

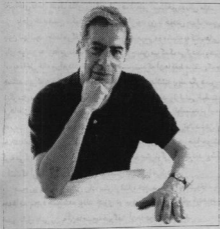


دریچه

نامه‌هایی به یک نویسنده جوان (۱۰)

از زبان ماریو بارگاس لوسا Mario Vargas Llosa

راه‌رو در سه نویسنده شدن



اکنون با مثالی در مورد الف، که در میان سه وضعیت ذکر شده از همه ساده‌تر و روشن‌تر است، نظر دیگری بر داستان همواره ارزشمندمان «دایناسور» می‌اندازیم. آن‌جا که زمان راوی با آن‌چه نقل می‌کند یکی است، یعنی دیدگاه زمانی که در آن راوی در زمان مضارع اخباری قرار گرفته و روایت می‌کند.

بیدار می‌شود و دایناسور هنوز آن‌جا است.

راوی و روایت به یک میزان در زمان سه‌بعدی، عبارتی، داستان در همان زمانی که راوی آن را برای ما تعریف می‌کند رخ می‌دهد. در این‌جا ارتباط بسیار متفاوت از مثال قبلی است، یعنی آن‌جا که ما دو زمان کاملاً جدا از یکدیگر را شاهد بودیم و نیز راوی که واسطه قرار گرفتن در زمانی پیشینی است نسبت به زمان کنش‌هایی که نقل می‌کند، نگاه زمانی کامل و پایان یافته‌ی به هر دو عمل داشت. در حالت الف، شناخت، آگاهی و وسعت دید راوی بسیار اندک و محدود است و تنها آن‌چه در زمان رخداد حادث می‌شود یا به‌عبارت بهتر آن‌چه را که در همان زمان نقل می‌کند در برمی‌گیرد. وقتی که زمان راوی و روایت به‌همدو زمان حال اخباری (مانند آن‌چه در رمان‌های ساموئل بکت^۱ یا رب‌گربه^۲ الفظ رخ می‌دهد) با هم در می‌آمیزند، نزدیکی راوی و آن‌چه روایت می‌کند در بالاترین مرتبه و هنگامی که در گذشته ساده می‌آیند در پایین‌ترین مرتبه است و تنها زمانی در حدی میانه است که در زمان گذشته کامل نقل می‌شود.

حالا با هم به سراغ مورد ب می‌رویم، حالتی که هم رواج کمتری دارد و هم به نوعی بسیار پیچیده‌تر است. راوی در زمان گذشته برای نقل وقایعی که هنوز اتفاق نیفتاده‌اند و می‌روند تا در آینده‌ی نزدیک یا دور رخ دهند، قرار می‌گیرد. این‌جا نیز حالت‌های ممکن دیگری پیش می‌آیند:

الف - بیدار که شود، دایناسور هنوز آن‌جا است.

ب - وقتی بیدار بشود، دایناسور هنوز آن‌جا است.

ج - وقتی بیدار شده باشد، دایناسور هنوز آن‌جا است.

هر مورد (البته موارد دیگری نیز امکان طرح دارد) سایه‌ی از انهام را پدید می‌آورد و فاصله‌ی بی‌تفاوت میان زمان راوی و دنیای داستان موجود می‌آورد، اما در همه آن‌ها راوی کنش‌هایی را که هنوز به‌ظهور نرسیده‌اند روایت می‌کند. آن‌ها زمانی به‌عنوان می‌پوییند که راوی روایت آن‌ها را به پایان برده باشد و در تمامی آن‌ها بیش از همه بار معنایی عدم قطعیتی اساسی سنگینی می‌کند. دیگر همچون هنگامی که راوی در زمان حال یا آینده قرار گرفته و به روایت وقایعی که اتفاق افتاده‌اند یا هم‌زمان با روایتگری او رخ می‌دهند، می‌ریختن اطمینان و یقین قطعی وجود ندارد. اما برای

زمان

(بخش آخر)

ترجمه: رامین مولایی

raminmolaei@hotmail.com

همچنین در داستان‌ها بهره‌گیری ناعنتها از یک، بلکه دو یا حتی چند نظام زمانی معمول است. به‌عنوان مثال در زمان بسیار شناخته شده «کوئتر گراس»^{۱۸} یعنی «میل حبلی» زمان به‌طور عادی بر و برای همه شخصیت‌های «بهنستی شخصیت اصلی داستان لشکار مانستر»^{۱۹} شاد و سرخوش است و مصمم است تا رشد نکند و با جلوگیری از زمان کروئولونیک و از میان برداشتن آن جلوی رشد خود را گرفته به‌نوعی در یک ابدیت با انزوا کامل به دنیای بی‌امون، شاهد استهلاک گریزناپذیر و تحمیلی از سوی خدای زمان، پیر شدن، مردن و دیواره زنده شدن همه کس و همه چیز جز خودش می‌شود.

موضوع حذف عنصر زمان و پیامدهای آن (بنا به شهادت داستان‌ها، بی‌رحمی‌های زمان) در زمان نیز تجربه شده است و به‌عنوان نمونه در زمان نه‌چندان سوظ همه مردم رفتنی‌اند^{۲۰} از «سیمون دوپور»^{۲۱} دیده می‌شود. «خوبیو کورنار»^{۲۲} با چیره‌منشی تکنیکی خود چنان این امکانات زمانی را به نظم می‌آورد، تا زمان بسیار مشهورش در تمامی قطعه‌های غیرقابل استیصال زمان، فاصله‌هایی که هر تبارتندیی مخیر است، سبکبال به پرواز درآید. خواننده‌ی که «رابولا»^{۲۳} را می‌خواند با پیگیری تابلوی مسیری که راوی در داستان تدارک دیده، هرگز خواندن آن را به پایان نمی‌برد، چرا که در پایان دو فصل انتهایی داستان که هر یک با زنجیره‌ای از کلمات همساز و هم قافیه به‌دیگری می‌پیوندد، در تئوری (بدهی است که نه در عمل) خواننده مطیع در حالی که در هزار تویی زمانی، به هیچ امکان گریزی به‌دام افتاده است، روزها و روزها به‌خواندن و دیواره خواندن آن دو فصل پایانی مجاب می‌شود.

بورخس علاقه داشت همواره از آن داستان «پنج‌جی»^{۲۴} و «۱۷» یعنی «صافین زمان»^{۲۵} یاد کند که در آن مردی به آینده سفر می‌کند و با گل سرخی در دست به نشانه‌ی دلایی بر سفر شگفت‌انگیزش، بازمی‌گردد. گل سرخی که به‌طور بورخس «صوفیان لکویی» برای تبیین عنصر خیال هنوز بی‌پدلی و بی‌رقیب است.
موزه «میرگی» از زمان‌های موزی، داستانی از «مادانو»^{۲۶} برای کلاسرس^{۲۷} به نام «نوشته‌ی جوانی»^{۲۸} است که در آن خیالباوی با هواپیماي خودکشته، وقتی پهنای می‌شود، ماجرای «جیرت‌کنیکز» عجیبی را تعریف می‌کند که هیچ کس آن را باور نمی‌کند. او در یک سیستم زمانی متفاوت با آن چه در آن به هوا برخاسته، فرود آمده است. اما در این جهان خیالی زمانی وجود ندارد بلکه در آن تنوع، تفاوت و تشابه‌های زمانی، به طرز مبهمی در کنار هم آمده و هر یک با اشیاء، اشخاص و اهنگ و شتاب خاص کودکان بی‌آن‌که موقوف به برقراری ارتباط بین یک‌دیگر شوند، مگر در صحنه‌هایی چون شرح ساحتی رخ داده برای آن خلیان، که به ما اجازه می‌دهد تا ساختار جهانی مشابه هرمی از طبقات زمانی زودگذر را، بی‌وجود ارتباطی در میان آن‌ها کشف کنیم.

سیکی مقابل این جهان زمانی پرشتاب و زودگذر در داستان، شیوه‌ی محکمی گوی از روایتگری است که در آن زمان کروئولونیک و تنیدی جریان صحنه‌ها چنان کند می‌شوند که تقریباً از حرکت بازمی‌ایستند و نمونه آن زمان «سترگ اولیسیس»^{۲۹} اثر جوس^{۳۰} است که تنها بیست و چهار ساعت از زندگی «بولودو بلو»^{۳۱} را برای «مالزگو» می‌کند.

در این فرازها از این نامه بلندبلا، شما باید در برابر ابرازی که بر نوشته خود می‌گیرم و آدم را آتش می‌زند، صبور باشید و آن این‌که: زمان در مقام موضوع یا قصه (موزاری) چون مثال‌های «آله خول کولر تینتیر» یا «پی اوی کلاسرس»^{۳۲} زمان به‌عنوان قالب یا ساختار روایی که داستان در درون آن آشکار می‌شود (مثال زمان بی‌پایان «رابولا» این ابرازی بسیار به‌جاست. تنها مدتی که برای این کارم دارم (و البته بیزره هم نیست) است این است که در غیرآن صورت در حواشی گرفتار و سردرگم می‌شدم. چرا؟ به این دلیل که فکر می‌کنم به‌خصوص در این جنبه از داستان یعنی دیدگاه زمانی، شما می‌توانید به بهترین شکل، مشکل فهم‌ترین عناصر هر زمان را که طالب و

این‌که راوی، روایتش را از عامل نسبتی و تردیدی طبیعی و واقعی انتیاج سارت خود را در گذشته می‌نشاند و به نقل کش‌هایی که در آینده می‌تواند با دور واقع خواهد شد، مشغول می‌شود و به این ترتیب توانایی‌های برجسته خویش را در عالم داستان به رخ می‌کشد، چرا که با بهره‌گیری از افعال آینده به روایتش روند تاریخی و ناگزیر می‌بخشد، زنجیره‌ای از فرمان‌ها تا به کمک آن‌ها داستان خود را به پیش برد وقتی تخیلی در دیدگاه زمانی بالا به روایت کشیده می‌شود اقتدار و حاکمیت راوی بر روایت خود بی‌اید و شرط و خردکننده است. به همین خاطر یک زمان‌نویس نمی‌تواند و نباید بدون آگاهی و دانش کافی از این مورد به‌نگار گریش.

شناخت و برداشت صحیح از هر سه مورد دانشگاه زمانی و انواع گوناگون دگر شده در هر یک از آن‌ها، مستلزم داشتن درکی درست از زمان استوری، که راوی در آن استقرار یافته، و نیز زمان دوستان است. باید اضافه کنم این تصور که در یک داستان باید تنها و تنها یک دیدگاه یا نظام زمانی موجود باشد، بسیار اشتباه است. اغلب با وجود این‌که راوی به حاکمیت بلامنع خود در حیطه و گستره داستان باور دارد ولی همواره در میان دیدگاه‌های زمانی متفاوت و تغییرات زمان استوری آن‌ها و نیز دفعه‌ای این‌که تا حد ممکن این تغییرات کمتر نمایان باشد و خواننده را از طرفه نکند، به‌حال استعمال است و این تئوشی هسته در ارتباط با نظام زمانی داستان (مرتبط با تغییرات زمانی راوی و / یا زمان روایت که بیرو یک قصه و میزبان و فریوب تغییر آن‌ها و نیز این‌که چگونه تمامی این‌ها را در داستانش جای دهد تا حالتی ناپایدار، مطمئن و برطمع‌بران به خود نگیرد بلکه بهترین معنا و جان‌مایه، پدیدگی، شدت، تنوع و برجستگی را به شخصیت و داستانش بدهد. یا او همواره است. بی‌آن‌که به بحث تکنیک‌های گوناگون داستان‌نویسی وارد شویم می‌توان گفت که در قالب زمان‌های مردن، داستان به همان میزان که حقیقتاً و ممکن است می‌رود، بر محور زمان نیز دور می‌زند، چرا که زمان زمان هم بسط می‌یابد. هم طولانی می‌شود، بازمی‌ایستد یا دیوانه‌وار می‌گریزد. داستان در ستر زمانی تحویل همچون یک سوزمین وسیع به‌حرکت درمی‌آید. می‌رود و باز می‌می‌کشد. می‌کشد و با قدم آهسته و در حالی که پلک برهم می‌گذارد دوره‌هایی طولانی از زمان را می‌پوشاند. را به هیچ می‌گیرد و سپس با آزادگی و با پرکردن آن زمان فریادگشته شده می‌رود. با بودن در گذشته یا آزادی کامل و فراتر بالی که برای ما موجودات ساخته شده از گوشت و استخوان در جهان واقعی کاری ممنوع و نامسک است. و گذشته به آینده می‌جهد. پس زمان داستان نیز همچون راوی، «مخلوق تخیل جوسده» است.

حالا نمونه‌هایی از ساختارهای نو و ناب (یا بهتر بگویم نمونه‌هایی که خلاصه آن‌ها آشکارتر است، چرا که تمامی داستان‌ها به‌نوعی این چنین‌اند) از زمان زمان را با هم می‌بینیم، این بار به‌جای آن که زمان از گذشته به سمت حال و از آن به سوی آینده پیش برود، وقایع نگاری داستان بازگشته به «مغز»^{۳۳} از «مادمو کراتینیر»^{۳۴} دقیقاً در جهتی مخالف به پیش می‌رود. در ابتدای داستان شخصیت اصلی جن مارسیال «مارکس دکابه باناس»^{۳۵} بزمردی در حال مرگ است و از این لحظه او را می‌بینیم که به سمت دوران پختگی، جوانی، جوانی، کودکی و بالاخره به جوانی ملول از حس ناب، خالص و بدون هیچ‌گونه شناخت (معموس و ملموس)، زمانی که شخصیت اصلی داستان هنوز متولد نشده و چنین در رحم مادرش است، پیش می‌رود. این‌گونه نیست که داستان وارونه نقل شود بلکه در یک دنیای مجازی این زمان است که پس می‌رود. حال که صحبت از دنیای قبل از تولد به میان آمد، شاید یادآوری نمونه دیگری از زمان‌های بسیار معروف مناسب باشد. زمان «در سترام»^{۳۶} شده، از «لارنس استرن»^{۳۷} که در صفحات ابتدایی خود، چند ده صفحه، از زندگی شخصیت اول داستان و راوی قبل از زاده شدن با جزئیات گناه‌آمیز درباره سبب پیچیده تولد وی و شکل‌گیری چنین در طعن مادر و باگفتن به دنیا سخن می‌گوید. بیخ و خویها و پس و پیش شدن‌های ساختار زمانی داستان از «در سترام»^{۳۸} شده، مخلوقی غیرمعمول و کنج‌کاو و رانگیز می‌سازد.

هجان مایه آن است شریابید، عناصری که من به شیوه‌ی غیر معمول آن‌ها را برای کاوش در چیستی زمان و اتانومی پنهان‌اش، از هم مجزا کرده‌ام.

باز تکرار می‌کنم که در همه زمان‌ها، زمان آفرینشی قلمدمند است، ظرفی که داستان در بستر آن جا به جا می‌شود به شیوه‌ی که نهماند و نه حتی شبیه آن چه در زندگی واقعی رخ می‌دهد، نیست؛ و همین زمان وسپری شدن ذهنی و خیالی، رابطه بین زمان راوی و روایت‌اش، کتابه به داستانی که با استفاده از شمایل زمانی باشد به نقل می‌شود، بستگی دارد البته عکس این نکته هم صادق است، یعنی دیدگاه زمانی نیز به همان میزان متکی بر داستانی است که زمان نقل می‌کند. در واقع هر دو به یک مورد نظر دارند، چیزی که وقتی از حیطه فرضیه‌هایی، که در آن‌ها سیر می‌کنیم، پایبوتن می‌گذریم، و به دنیای زمان‌های بی‌تبدیل وارد می‌شویم، از هم جدایی فضاوی، نه زمانی، و نه فراز واقعیت)) که نتواند از داستان جدا شود، داستانی که پی‌کره و حیات خود را از گمانی که آن را بیان می‌کنند، به دست می‌آورد.

اما با صحت، از موردی که اثری همه داستان‌هاست، یا راکی فزونی از محبت زمان و زمان می‌گذارد. ما در تمامی داستان‌ها می‌توانیم لحظاتی را تشخیص دهیم که در آن زمان بسیار فشرده به نظر می‌رسد خود را به شیوه‌ی تری آوری پویا و زنده به رخ خواننده می‌کشد. و ذهن او را به خود مشغول می‌دارد، در عوض مواقعی هم هستند که شدت و تراکم زمان در آن‌ها افول کرده، شادایی و سوزناکی داستان را زایل می‌کنند، چرا که از تمرکز ساختن توجه ما بر خود ناتوانند، آن هم به دلیل بافت عادی و قابل پیش‌بینی‌شان که فقط اطلاعات با تفسیرهایی تکراری را به ما انتقال می‌دهند، چون از ما تنها عملی برای پیوند دادن اشخاص با وقایع داستان به یادگیرند و درغریب این صورت بی‌ارتباط می‌مانند. ما می‌توانیم قطعات اول را (که زمان‌های زنده، سیال و پویا هستند) دهانه‌های آتشفشان، و دیگری را (زمان‌های مرده بنامیم، اما با وجود این ملامت کردن زمان نویسنده به دلیل وجود زمان‌هایی مرده و تکه‌هایی که گاملاً نقش رابط را در زمان‌های وی بازی می‌کنند، بی‌انصافی است، چرا که این‌ها برای استقرار نوعی تداوم و کمال تصویرسازی ذهنی از موجودات غوطه‌ور در کالبد اجتهاد، نگارآمد و لازم‌اند شعر می‌تواند بسیار موجز باشد و بدون شاع و برگ دادن به سرباص اصل موضوع بپرد، ولی زمان ندا زمان محیطی گسترده و فراخ است که در بستر زمان گسترش می‌یابد (زمانی که خودش آن را می‌آفریند) و داستانی را به تصویر کشیده، سیر زندگی یک یا چند شخصیت را در فراون ترکیبی اجتماعی تشریح می‌کند. همین امر از آن طلب می‌کند که عنصری حاوی اطلاعاتی

مفید، مرتبط، ناگزیر باشد، و سواى آن دهانه یا دهانه‌های آتشفشانی فطمانی که با حداکثر نیرو آن را پیش می‌برند، فزاینده‌ای باشد در داستان ایجاد کند (گاه با تغییر در طبیعت، سوق دادن‌اش به سمت آینده یا گذشته، در حالی که مکتوبات ایهامانی غیرمنتظره در آن وارد می‌شازد).

با آمیزش دهانه‌های آتشفشان با همان زمان‌های زنده با زمان‌های مرده یا انتقالی، شاکله‌ی زمان تکمیل می‌شود، نظام کروئولوژیکی خاصی که داستان‌های مکتوب از آن بهره‌مند هستند و آن را می‌توان در سه نوع دیدگاه زمانی زمان فصل‌بندی کرد. اما می‌خواهم به شما اطمینان دهم، هر چند با آن چه درباره‌ی زمان زمان برای شما گفتیم، در راه بررسی شاخصه‌های داستان پیشرفت قابل ملاحظه‌یی داشتیم، ولی هنوز همان زیادی برای بریدن باقی مانده است و هر بار که به دیگری توجه از فرایند زمان بپردازیم، سرگ کشیده، عرض اندام می‌کند و هرچه بیشتر آن را بی‌بگیریم، متوجه می‌شویم که این رشته سر سبز دراز دارد.

شاهدیدی که خودتان مرا به صحبت واداشتید، و حالاً راهی برای ساکت کردن من وجود ندارد.

با بهترین آرزوها برای شما تا بعد

بی‌نوشت‌ها:

- Samuel Beckett
- Robbe-Grillet
- Regreso a la Semilla
- Alejo Carpentier
- Don Marcel, marqués de Capellanias
- Tristram Shandy
- Laurence Sterne
- Gunter Grass
- El tambor de hojalata
- Oscar Matzreth
- Tous les hommes son mortels
- Simon de Beauvoir
- Julio Cortazar
- Rayuela
- H.G.Wells
- The time machine
- Adolfo Bloy Caseres
- La trams celeste
- Ulysses
- James Joyce
- Leopoldo Bloom

بیچه

داستان‌ها

از اوقات فراغت شمارا در کنار هم می‌گذرانیم

بیا جدولها سرگرمیهای

در زمینها موسیقی داستانها

سینما تئاتر ورزش طنز

بزودی در سراسر کشور منتشر می‌شود